

رویه قضائی و رویه تفتیشی محاکمات و اعمال شکنجه در مورد متهم

مظفر بقائی کرمانی

- ۲ -

سال ۱۲۵۲ میلادی یکی از سالهای شوم تاریخ بشریت است. در این سال پاپ انیوسان چهارم فرمان معروف خود را در خصوص مرتدین امضاء کرد. کلیسا در خصوص شکنجه از دادگستری غیر مذهبی پیروی کرد زیرا این موضوع قبلاً در قوانین عرفی وارد شده بود. موجب صدور این فرمان، پیشرفت اضطراب آمیز کاتاریسم مخصوصاً در جنوب فرانسه بود و از همین جا بود که مفتشین حرارت فوق العاده‌ای بخرج دادند. تعصب و زیاده روی مفتشین در تعقیب مرتد ها بحدی رسید که یکی از رؤسای مذهبی زمان که خودش مدیریت کل تفتیش را داشت ناچار شد به مفتشین بنویسد: «اگر نتیجه تحقیقات منجر به برائت یک متهم شود شما نبایستی محزون و متأثر شوید، بلکه باید حمد و ثنای خدا را بجای آورید!»

در واقع جا داشت که پاپ از پیشرفت کاتاریسم وحشت داشته باشد زیرا از مذهب مسیح خیلی دور بود و از لحاظ اخلاقی هم نقاط ضعفی داشت و به همین علت هم زود نشوونما می کرد. کاتاریسم در واقع همان مذهب مانی است که از قرون اولیه مسیحیت به قرن سیزدهم رسیده است.

مذهب مانی ترکیبی از فلسفه مصری و مذهب بودائی و زردشتی و عرفان مسیحی بود - به عقیده مانی عالم بر دو اصل قرار گرفته است: خوبی و بدی، روشنائی و تاریکی، خدا صاحب اولی است و عفريت یا اهریمن مالک دومی است و مملکت هر دو بی نهایت است.

در انسان و سایر موجودات خوبی و بدی باهم مخلوط شده است زیرا انسان هم دارای روح خوب و هم دارای روح بد است و در مقابل عقل و وجدان و حسیات خوب، عقل و وجدان و حسیات بد نیز هست، روح خوب، رحم، نهاد نیک و حوصله و حکمت را به وجود آورده است، روح بد کینه و غضب، شهوت و حماقت راه - تناقض فقط بین روشنائی و تاریکی است زیرا هیچ کدام به دیگری منتهی و منجر نخواهد شد - همیشه بوده اند و خواهند بود - مانی به عرفان خیلی اهمیت می داد. تورات را بکلی رد کرده بود، فقط انجیل را قبول داشت و مدعی بود که آخرین حواری عیسی و همان فرد کاملی است که در انجیل پیش گوئی شده است و حقایق را آشکار می کند - می گفت عالم بالاخره در دوزخ خواهد افتاد و عناصر آن سوخته شده و باز به حال اولی عود خواهند کرد یعنی عناصر همیشه جدا خواهند بود - بسیاری از مناسک دین مسیح از مذهب مانی اقتباس شده است. در عقاید کاتارها نسبت به زمان تحولاتی ایجاد شد. مؤمنین را به دو دسته تقسیم می کردند: کامل و ناقص، کاملین یا صدیقین (زندیق) رؤسای مذهب بودند، اینها «تسلیت یافته» بودند و روحشان مستقیماً به بهشت می رفت. ناقصین با اخذ تسلیت در موقع نزع می توانستند به بهشت روند و به این جهت اشکالی نداشت که به شرط داشتن اعتقاد مذهبی مرتکب مناهی و معاصی شوند. آنها عقیده به تناسخ هم داشتند.

در تمام جنوب فرانسه این مذهب پیروان زیادی پیدا کرد، مرکز عمده آنها شهر آلبی بود. عکس العمل پاپ هم می بایست شدید باشد، فرمان سال ۱۲۵۲ در واقع اعلام خطری بود. در فرمان مزبور صراحتاً نوشته شده است: «دزدان و قاتلین را شکنجه می دهند اما آیا مرتدین دزدها و قاتلین روح نیستند؟».

دستگاه پاپ در قرون وسطی خود را حافظ و حامی و مدافع ارواح و خود را مسئول حفظ آنها می دانست. این فرمان با بسط دادن شکنجه جانیان عادی به کسانی که از لحاظ دینی مرتد می شدند در واقع عملی را که در مورد بعضی جنایات عادی مورد قبول جامعه زمان بود بایک جنایت بزرگتر که همان ارتداد باشد منطبق کرد.

این عمل مطابق منطق مورد قبول افکار زمان بود و می شود تصور کرد که اینوسان چهارم هیچ وقت قدم وحشتناکی را که به وسیله این فرمان برداشت درك نکرد و نمی توانست حدس بزند که تفتیش عقاید مذهبی منجر به چه فجایع و جنایات هولناکی خواهد شد - فرمان ۱۲۵۲ بوسیله فرامین بعدی پاپ ها تجدید شد و مخصوصاً بوسیله فرمان پاپ اسکندر چهارم در ۱۲۵۹ و پاپ کلان چهارم در سال ۱۲۶۵ - اسکندر چهارم به وسیله فرمان دیگری در سال ۱۲۶۰ به مفتشین تحقیق و همدستان خود این قدرت را داده بود که بتوانند متقابلاً از یکدیگر اعتراف بگیرند و گناهان و خطاهای همدیگر را ببخشند و از آن زمان تفتیش تبدیل به دستگاه مخوفی شد که در تاریخ ذکر شده است .

در فرمان اولیه (۱۲۵۲) برای شکنجه شرایطی قید شده بود من جمله اینکه تمامیت اعضاء بدن متهم و زندگی او نبایستی بر اثر شکنجه به خطر افتد . تجدید شکنجه ممنوع بود و اقرارهایی که بوسیله شکنجه بدست می آمد برای اینکه دارای ارزشی باشد می بایستی از طرف متهم در حال آزادی تأیید شود ولی این قیود مانع از این نشد که دستگاه تفتیش در جنوب فرانسه مرتکب آنچنان زیاده رویهایی بشوند که یکی از پاپهای بعدی (کلان پنجم) مجبور شد به کارهای آنها اعتراض کند و قسمتی از اختیارات مفتشین را سلب کند . موضوع خیلی جالب توجه این است که مفتشین حتی در مقابل اوامر صادره از دربار پاپ مقاومت سرسختانه ای نشان دادند که به سرحد نافرمانی و طغیان رسید ، اینها اجازه سختگیری بیشتری می خواستند ولی پاپ یوحنا بیست و دوم در برابر آنها ایستادگی کرد و بالاخره دستور داد که اعمال مفتشین زیر نظر مستقیم اسقف ها صورت گیرد .

از آن موقع تفتیش مذهبی رو به زوال رفت و در مملکت فرانسه در سال ۱۵۶۰ ملغی شد .

تفتیش عقاید در اسپانی

تفتیش انحراف عقیده مرتدین در سال ۱۲۳۷ میلادی در اسپانیا بوجود آمد و مانند جاهای دیگر هدفش کشف صاحبان عقاید منحرف و بازگردانیدن آنها در صورت امکان

به راه راست بود. بعضی موارد هم مجازاتهای معنوی اعمال می شد و باز هم مانند کشورهای دیگر فقط مرتدین را که غیر قابل اصلاح تشخیص می دادند برای مجازات تسلیم دستگاه حکومت می کرد ولی مانند کشورهای دیگر از سال ۱۲۵۲ شکنجه به همان دلایل رواج یافت و استدلال این بود که « بزه کاران به حقوق عمومی تحت شکنجه قرار می گیرند، به چه علت جنایات ارتداد که در رأس جنایات قرار دارد از تبعیض برخوردار باشند؟ » به این ملاحظه که بوسیله منطقی زمان تحمیل می شد ملاحظه دیگری هم اضافه می شد که نتیجه منطقی ارزش گذاشتن به دلایل قانونی است: وقتی فکر کنیم که از نظر مردم زمان ارتداد یک جرم است و وقتی که توجه شود به این نکته که جرم ارتداد در بعضی موارد ممکن است به وسیله بعضی علامات خارجی بروز کند مانند نوشته ها یا انجام مراسم عبادت یا عبارات و کلمات مستعمله در حین عبادات ولی نفس ارتداد یک موضوع کاملاً ذهنی است و عبارت از ایمان داشتن به مسائلی است که برخلاف اصول اعتقادی کلیسا و برخلاف اخلاق باشد و این مسأله ایمان در باطن وجدان افراد وجود دارد و وقتی که مسأله به اینجا می رسد دیگر اصل حقوق قدیم که « کسی را برای نیت نمی شود مجازات کرد » ارزش خود را از دست می دهد و برای قاضی یک اشکال فوق العاده پیدای می شود که بتواند جرمی را که غیر محسوس است تشخیص بدهد مخصوصاً در موقعی که اعتقاد شخص قاضی یا یقین قلبی او تأثیری در حکم ندارد بلکه باید حکم را از روی دلایل قانونی (پرونده) بدهد پس ضرورت اقرار حتی به اکراه و اجبار بیش از موارد سرقت و قتل احساس می شد و یکی از مشخصات انگیزسیون اسپانیا این بود که این تفتیش انحراف عقاید خیلی زود از هدف اصلی منحرف شد و به صورت حربهای دردست دولتها درآمد. این تغییر اساسی بوسیله دو نفر که معروف به سلاطین کاتولیک هستند (فردینان و ایزابل زن وی) - کسی که مسلمین را در اسپانی شکست داد و بیرون کرد و خلافت اموی اسپانی را درهم پیچید) در این زمان تفتیش مذهبی جزء دستگاه دولتی شد و این عمل را از روی تفسیر غلطی مأخوذ از یکی از فرامین پاپها در اواخر قرن پانزده بدست آورده بودند و هر چه خود پاپ اعتراض کرد که فرمان

من غلط تعبیر شده اعتراض به جائی نرسید .

در اسپانی دستگاه تفتیش یکک دستگاه دولتی بود و مفتش بزرگ از طرف پادشاه منصوب می شد و فقط تابع او بود . تشکیلات تفتیش هم بوسیله صاحب منصبان سلطنتی اداره می شد ولی به بهانه و عنوان قلع و قمع کردن الحاد و ارتداد - این تشکیلات بیشتر متوجه به نابود کردن مزاحمین سیاسی و مصادره اموال آنان به نفع دستگاه دولتی بود . تعصب نژادی که اسپانیائی ها دارند در این جریان یکک زمینه مساعدی پیدا کرده بود ؛ مخصوصاً از سال ۱۴۸۳ که تماس دوتورکادا مفتش بزرگ دربار کاستیل شد (پایتخت اسپانی) وی یکی از مشهورترین افرادی است که در تاریخ بشر به وجود آمده است ، شکایت از کارهای بد او به درجه ای زیاد شد که در مدت تصدی شغل مجبور شد سه دفعه برای دفاع خودش کشیشانی به دربار پاپ بفرستد و از آنچه که در تاریخ ثبت شده در مدت ۱۶ سال در استان تولد ۲۰ هزار نفر طعمه آتش شدند چهار نفر از پاپها متوالیاً عدم رضایت خود را از اعمال تورکادا به دربار اسپانی اخطار کردند . در سال ۱۵۱۹ پاپ لئون دهم مفتشین تولد را تهدید به تکفیر نمود ولی اسپانیائی ها که کاسه از آتش داغ تر شده بودند به خرج شان زلفت و به کار خودشان ادامه دادند و نتیجه اساسی سخت گیری های دستگاه تفتیش در اسپانی دستاویزی برای فلاسفه قرن هیجدهم بر ضد مذهب مسیح شد که با آن بچنگند و مذهب مسیح را تضعیف کنند .

بطوری که می بینیم انکیزیسیون در واقع نتیجه دیکتاتوری مطلقه مذهبی است .

شکنجه در کشورهای اروپائی در قرن شانزدهم و هفدهم

اروپا در قرن شانزدهم منظره بسیار تاریکی دارد . این قرن زمان اوج شکنجه است . جنگهای مذهبی و شعله آتشی که برای سوزانیدن مرتدین یا جادوگران به وجود می آید سراسر اروپا را پوشانیده است . شکنجه نظامی رواج دارد . شکنجه مذهبی به صورت قانون در آمده است و شکنجه قضائی هم هر روز دردناکتر و بی رحم تر می شود و انواع جدیدی

اختراع می‌کنند و هیچ‌گاه تا آن موقع سببیت انسانی به این درجه زیاد نشده بود.

در امپراطوری مقدس رومی و ژرمنی چون قضاوت به سیستم اتهامی باقی مانده بود شکنجه دیرتر رایج شد و فقط در اوایل قرن ۱۶ میلادی قواعد و مقررات آن رسمیت پیدا کرد ولی بطور غیر رسمی در بعضی از شاهزاده‌نشین‌های آلمان وجود داشت - لو تر مصلح بزرگ در خصوص شکنجه ساکت است. در اسپانیا چون از زمان تسلط روم رویه تفتیش را ادامه داده بودند شکنجه بلا انقطاع وجود داشت در ممالک دیگر که در بدو امر به سیستم اتهامی بودند هرگاه که سیستم تفتیشی را پذیرفتند شکنجه رایج شد - در هلند قواعد و مقررات مربوط به شکنجه به منتهای بی‌رحمی و قساوت رسید.

در انگلستان رویه اتهامی همچنان ادامه داشت و محاکمه هر متهمی بر طبق سیستم فتوایی به وسیله اقران و همقطاران او به عمل می‌آمد و به این جهت شکنجه که در سایر جاها ناشی از تقلید حقوق رومی بود هیچ‌گاه در انگلستان رسوخ پیدا نکرد حتی در زمانهایی که سببیت شکنجه‌ها به حد اعلی رسید و تعصب مذهبی پروتستانهای انگلیسی در قلع و قمع کردن کاتولیک‌ها و پیروان مذاهب دیگر به پایه اسپانیا رسید شکنجه در حقوق جنائی انگلستان وارد نشد - در پارلمان انگلستان موضوع شکنجه هیچ وقت مطرح نگردید و علت این بود که از سال ۱۲۱۵ در فصل بیست و نهم فرمان بزرگ شکنجه ممنوع شده بود (این منشور مادر آزادیهای تمام دنیا بشمار می‌آید چه بر طبق آن آزادیهای فردی در آن زمان در انگلستان به وجود آمد و ممالک دیگر تقلید کردند).

در زمان دیکتاتوری کرمول شکنجه داشت شروع می‌شد که کرمول مرد و بعد در زمان هانری هشتم و ملکه الیزابت اول چون جنبه خود کامگی آنها بر جنبه سلطنت می‌چربید اقداماتی کردند که شکنجه را وارد محاکم کنند ولی نتیجه‌ای نداد.

در اسکاتلند که بر طبق حقوق دیگری رفتار می‌شد و رویه تفتیشی رومیها را ادامه داده بودند شکنجه رواج داشت. در ایتالیا شکنجه کاملاً رایج بود و حتی خود ماکباول

یک بار مزه شکنجه را چشید. حقوق دانان و محققین ایتالیایی کتابهای مفصلی در خصوص شکنجه و بهترین طرق آن (از نظر خودشان) نوشتند و فقط هلند در این قسمت به پای ایتالیا می رسید.

در قرن هفدهم پیشرفت و اختراع جدیدی نصیب شکنجه نشد و در واقع می توان گفت که شکنجه متوقف شده بود. در اطریش امپراتور لئوپلد اول بعضی از سختگیرهای موجود را تخفیف داد.

در فرمان بزرگ جنائی لوئی چهاردهم در فرانسه بسال ۱۶۷۰ مقرراتی در خصوص شکنجه وضع شده بود که آنرا محدود می کرد مثلاً لزوم آلت جرم و وجود دلائل و قرائن کافی و ممنوع کردن تجدید شکنجه در همان مورد. بطور خلاصه در قرن ۱۶ شکنجه به اوج رواج و شدت رسید و در قرن ۱۷ متوقف ماند و مبارزه برضد آن رو به شدت رفت تا اینکه در قرن هیجدهم بتدریج در کشورهای مختلف ملغی شد و قریب به یک قرن و نیم اروپا از شکنجه برکنار بود.

محاکمات در ایران قدیم

در ایران قدیم هم مانند اغلب تیره های نژاد آریائی رویه اتهامی رواج داشت. بر طبق احکام دینکرت در صورت تردید نسبت به گناه یابی گناهی متهم متوسل به آزمایش ایزدی یا قضاوت خداوندی می شدند که بوسیله سوگندهای مخصوصی بعمل می آمد. در یکی از فصول دینکرت در کنار مطالب راجع به حقیقت و حیوانات اهلی و اعمال خوب از این قبیل سوگندها یاد شده است که در اوستا (وره) و در پهلوی (ور) می گفتند. یکی از این سوگندها بوسیله ترکه مقدس بعمل می آمد که به آن برسووره می گفتند (برسم چوب مخصوصی بود که در حین عبادت بدست می گرفتند) و دیگری امتحان به وسیله آتش است.

البته در اوستا و متون دیگر مذهبی در حدود سی و سه نوع سوگند وجود دارد که بعضی شدید و بعضی خفیف تراند و آنچه بیشتر رایج بود سوگند به وسیله آتش یا به وسیله آب یا نوشیدن یک آب مخصوصی که ظاهراً در آن گوگرد و بعضی مواد دیگر می ریختند

که اگر بی‌گناه بود در او تأثیری نداشت (ولفظ سوگند خوردن هم در آنجا باقی مانده است) در داستانهای رایج قدیم ایران نمونه‌هایی از این قضاوت الهی دیده می‌شود مثلاً در داستان سیاوش در شاهنامه، در داستان ویس و رامین هم نظیر این سوگند ذکر شده است.

با اینکه بر طبق متون مذهبی و داستانهای تاریخی بطوریکه دیدیم سیستم اتهامی و تشریفات آن در ایران رواج داشته معذکک اینطور استنباط می‌شود که سیستم تفتیشی به همراه شکنجه استنطاقی و شکنجه قبل از اعدام از ابتدای تاریخ ایران کم و بیش وجود داشت. در ستون دوم بند سیزدهم کتیبه بیستون درباره مجازات فرورتیش در ری و چترا تخم در اربل نمونه‌هایی از آن می‌توان یافت.

در دین اسلام با اینکه چندین نص صریح در منع شکنجه وجود دارد از اواسط خلافت بنی امیه شکنجه در دستگاه‌های حکومتی وجود داشته است و در زمان بنی عباس هم ادامه پیدا کرد. گذشته از تعقیب‌های سیاسی تعقیب و شکنجه افراد به بهانه انحراف عقیده مذهبی یا ارتداد مخصوصاً در دوره عباسیان رواج کامل داشت.

بارزترین نمونه این شکنجه‌ها یکی شکنجه و قتل فجیع دانشمند ایرانی ابن مقفع و بعد از او جریان تفتیش عقاید در زمان مأمون عباسی است که به ایام محنت معروف شده است. مأمون با اینکه یک خلیفه دانشمند و برای زمان خودش روشن فکر بود و به ادبیات و حکمت علاقه زیادی نشان می‌داد و در زمان او نهضت ترجمه آثار فارسی و یونانی به زبان عربی به اوج رسید، در نتیجه مطالعات خودش اعتقاد پیدا کرده بود که قرآن مخلوق است و علاقه داشت که تمام مسلمین با او هم عقیده شوند. به دنبال این فکر به حکام و مأمورین خود دستور داده بود که علمای دینی را راجع به خلق مسأله قرآن استنطاق کنند و کسانی که اعتقاد به قدم قرآن دارند بشناسند و با آنها بحث و جدل کنند و اگر به نتیجه نرسیدند آنها را آنقدر آزار دهند که دست از عقیده خود بردارند و اگر در برابر عقیده

به قدم قرآن پافشاری کنند آنها را بکشند و این داستان فجیع یکی از ننگین ترین صفحات خلافت مأمون عباسی را تشکیل می دهد .

از اعتراض به شکنجه در ایران قبل از اسلام و در زمان اسلام متأسفانه اثری دیده نمی شود فقط یک مورد در تاریخ ثبت شده که در زمان ساسانیان مسیحیان ایرانی را شکنجه های سختی می دادند مخصوصاً کسانی که تبلیغ دینی می کردند بوسیله شکنجه کشته می شدند : یکی از اسقف های مسیحی ایرانی محکوم به شکنجه شده بود ، یک رد زرتشتی (رد : بمعنای نایب موبد است) مأمور دادن شکنجه بود، این مرد روحانی از این قساوتها متنفر بود و از شکنجه دادن به پیر مرد امتناع نمود موبدان موبد امتیازات وی را سلب نمود و درجه و شغلش را از او گرفت .

با اینکه بعضی از فقهاء به رفتار خلاف مذهب بعضی حکام اعتراض و آنها را تخطئه می کرده اند و با اینکه بر طبق احکام شرع اسلام اقراری که به اکراه و اجبار گرفته شده باشد هیچ ارزشی ندارد مع ذلک گرفتن اقرار به وسیله شکنجه یک موضوع عادی شده بود .

پس از برقرار شدن مشروطیت عمل شکنجه بتدریج از بین رفت . گاهگاهی در دستگاههای حکومتی مخصوصاً در شهرستانها مواردی پیش آمد می کرد ولی پس از اینکه چندین مأمور تحت تعقیب قرار گرفتند می توان گفت که تاحدی شکنجه بکلی منسوخ شد . در قانون مجازات ایران مواد ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۳ ناظر به موضوع شکنجه است .

ماده ۱۹۳ « هر کس اعم از حکام و نواب حکام و سایر مأمورین دولتی و غیره بدون حکمی از مقامات صلاحیت دار در غیر مواردی که قانون جلب و توقیف اشخاص را تجویز نموده شخصی را توقیف یا حبس یا عناً در محلی مخفی نماید محکوم به سه سال حبس تأدیبی و محرومیت از خدمات دولتی خواهد بود کسی که با علم و اطلاع برای ارتکاب جرم منظور مکانی تهیه کرده و بدین طریق معاونت بامر تکب نموده باشد به حداقل همان مجازات محکوم

خواهد شد اگر مرتکب قبل از آنکه تعقیب شود شخص توقیف شده را رها کند در صورتی که شخص مزبور را زیاده از ۵ روز توقیف نکرده باشد مجازات او حبس تأدیبی از دو ماه الی شش ماه و تأدیه غرامت از ۱۰ الی ۵۰ تومان خواهد بود».

ماده ۱۹۴ - هرگاه مرتکب جرم مذکور در ماده قبل اسم و عنوان مجعول یا اسم و علامت مأمورین دولت یا لباس منتسب به آنها را به تزویر اختیار کرده یا حکم جعلی به مقامات مقتضیه ابراز نموده باشد جزای او حبس مجرد از ۲ سال تا ۵ سال است و اگر توقیف شده را تهدید به قتل نموده یا شکنجه و آزار بدنی وارد آورده باشد جزای او حبس با اعمال شاقه از ۳ تا ۱۰ سال خواهد شد.

ماده ۲۳۳ « هرکس دیگری را با جبر و قهر و یا به اکراه و تهدید ملزم نماید به اینکه نوشته یا سندی بدهد یا که نوشته یا سندی را امضاء یا مهر کند یا سند یا نوشته هائی را که مال خود اوست از او بگیرد به حبس تأدیبی از سه ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.»

الغاء شکنجه

در نیمه دوم قرن هیجدهم و سالهای اول قرن بعد دولتهای متمدن یکی پس از دیگری شکنجه را ملغی کردند. این پیشرفت بزرگ انسانی در فرانسه بوسیله دو فرمان لوئی شانزدهم حاصل شد در اولی در سال ۱۷۷۰ استنطاق مقدماتی را لغو کرد و بوسیله دومی در سال ۱۷۸۰ شکنجه قبل از اعدام را از بین برد.

معمولاً الغاء شکنجه را به انقلاب کبیر فرانسه نسبت می دهند و آن را هم نتیجه مبارزات قلمی بکاریا و ولتر می دانند ولی حقیقت اینست که قبل از اینان بسیاری دیگر علمدار این مبارزه بودند. در عهد قدیم نسبت به شکنجه اعتراضی دیده نمی شود و به نظر قدما یک نوع امتحان بوده است. در نظر حقوق دانان قدیم نتیجه آن مشکوک بود و خطبا هم متذکر این مطلب می شدند ولی استدلال خود را فقط به منظور غلبه بر خصم بکار می بردند

اما از لحاظ اخلاقی کسی شکنجه را بخودی خود بد نمی دانست و فقط وقتی که از حدود استنطاق به منظور بدست آوردن دلیل خارج می شد و شدت آن به قساوت می رسید قابل توبیخ بود. در انجیل راجع به شکنجه چیزی یافت نمی شود زیرا حضرت مسیح گفته بود: «سلطنت من در این دنیا نیست» و به همین جهت دستورات او جنبه تشریحی و تقنینی ندارد.

اما یک مطلب جالب توجه اینست که در قانون حضرت موسی شکنجه وارد نشده است (در دین اسلام شکنجه مطابق نصوص متعدد صراحتاً منع شده است) از هنگامی که پیروان حضرت مسیح به دولت رسیدند تا مدت ها از وجود شکنجه اطلاعی نداشتند تا اینکه به وسیله غیر مسیحی ها به آن پی بردند و راجع به آن اظهار نظری کردند - در میان نویسندگان اولیه مسیحیت بعضی ها اعتراضاتی کرده اند ولی اعتراض آنها به نفس شکنجه نبوده است بلکه ایراد به شکنجه دادن مسیحی ها داشتند نه به اصل موضوع.

سنت اگوستین (۳۵۴ - ۴۳۰ میلادی) اولین کسی است که از لحاظ اخلاقی شدیدترین حمله را به موضوع شکنجه و منطقی ترین اعتراضات را کرده که اعتراضاتش هنوز به قوت خود باقی هستند.

در کتاب شهر خدا می نویسد: «از قضاوت های بشری چه بگویم که حتی غالباً گریبان گیر آزاد مردانی می شود که در آرام ترین شهرها زیست می کنند، چقدر ممکن است این قساوتها تأسف آور و شقاوت آمیز باشد زیرا قضاة نمی توانند به باطن کسانی که محکوم حکم آنها هستند پی ببرند و به این ترتیب برای کشف حقیقت غالباً ناچار به شکنجه دادن شهود بی گناهی می شوند در موضوعی که به آنها مربوط نیست. وقتی که یک فرد بشر برای موضوع مربوط به خود مورد شکنجه قرار می گیرد چه می شود؟ می خواهند بدانند آیا مجرم هست یا نه و به این جهت او را زجر می دهند و او بی گناه یک مجازات هولناک یقینی را برای یک جرم غیر یقینی تحمل می کند و آن هم نه به این جهت که جرم او را کشف کرده باشند بلکه به این علت که نمی دانند آیا او مجرم هست یا نه و به این ترتیب عمل قاضی غالباً موجب

بدبختی بی‌گناهی می‌شود. اما یک مسأله غیر قابل تحمل تر و اسف انگیز تر و تأثر آور تر هم هست که می‌بایستی سیلهای اشک روان سازد، آن مسأله این است وقتی که قاضی از ترس اعدام یک بی‌گناه در اثر اشتباه در حکم مهمی را زیر شکنجه می‌اندازد بر اثر این ترس و این جهل شومش او یک فرد بی‌گناه و شکنجه کشیده را می‌کشد و حال آنکه قصدش این بود که بی‌گناهی را نکشته باشد و این امر وقتی وقوع می‌یابد که متهم (طبق نظر فلاسفه ما) ترجیح می‌دهد به یکباره از زندگی چشم پوشد تا اینکه مدتی بیشتر چنین صدمات طاقت فرسانی را تحمل نماید لذا بدون اینکه تقصیری کرده باشد خود را تقصیرکار معرفی می‌کند پس از اعلام و اجرای حکم قاضی باز هم نمی‌داند آن کس را که شکنجه کرده گناهکار یا معصوم بوده است به این ترتیب به منظور کشف حقیقت بی‌گناهی را آزار داده و او را کشته است و همچنان در تردید خود باقی مانده است».

برای اولین بار مسأله شکنجه در زمینه واقعی خودش که یک زمینه اخلاقی است مطرح شده است نکته جالب توجه از نظر حقوقی اینست که ایراد اصلی اگوستین قدیس به شکنجه این است که شکنجه یک مجازات می‌باشد و در واقع بزرگترین دلیل خلاف اخلاقی بودن شکنجه همین است.

تا قرن سیزدهم میلادی مسأله مشروع بودن شکنجه نمی‌توانست مطرح شود زیرا بطوری که دیدیم جز در یکی دو مملکت در اروپا شکنجه هم با حقوق رومی به دست فراموشی سپرده شده بود. این مسأله فقط وقتی می‌توانست مطرح شود که مردم آن زمان مواجه با این عمل شوند و همین اتفاق در مورد بلغارها پیش آمد وقتی که به مذهب مسیح گرویدند: در قرن نهم میلادی بوریس پادشاه بلغارستان در نتیجه جریانات مختلف تصمیم گرفت به همراهی ملتش به دین مسیح بپیوندد به این منظور هیئتی به روم فرستاد و نامه‌ای محتوی ۱۰۶ مسأله به خدمت پاپ نیکلای اول ارسال داشت (۸۶۶ میلادی) این مسائل مربوط به اعتقادات و اخلاق است.

در موضوع شکنجه پاپ با قدرت بیان آنرا محکوم می سازد، در این قسمت نیکولای اول چنین نوشته است: «من می دانم که پس از دستگیر کردن یک دزد شما او را تحت شکنجه قرار می دهید تا اعتراف کند ولی هیچ قانون الهی یا انسانی نمی تواند چنین اجازه ای بدهد اقرار بایستی طبیعی و آزادانه بعمل آید نه اینکه به اکراه و به زور گرفته شود، اگر از این آزار و شکنجه هیچ دلیلی بدست نیاید آیا خجالت نخواهید کشید؟ آیا قبول ندارید که این رویه ظالمانه است؟ اگر کسی که زیر شکنجه شما افتاده است قدرت کافی برای استقامت در برابر شکنجه نداشته باشد و اقرار به جرم بکند - در حالی که بیگناه است - آیا جز کسی که او را وادار به اقرارهای دروغ کرده است گناهکار و ظالم دیگری هست؟»

در قرن سیزدهم یکی از نویسندگان و شعرای ایتالیائی به اسم بوکاس در یکی از کتابهای خودش عمل شکنجه را تقبیح کرده است.

در اواخر قرن پانزدهم یک کشیش اطریشی به اسم استفان لانتز کرانا کتابی بنام «راه آسمان» منتشر کرد و در ضمن تشریح گیاهان کبیره متعرض موضوع شکنجه شد.

در قرن شانزدهم اعتراضات نسبت به شکنجه شدیدتر و منطقی تر و زیادتر شد و چندین جریان مختلف به وجود آمد، بعضی ها شکنجه را به عنوان تعلیمات حضرت مسیح مورد اعتراض قرار دادند عده دیگری بنام خرد و ترحم طبیعی - کسانی که دارای فکر و اندیشه عمیق بودند کم کم نسبت به نتایج حاصله از شکنجه دادن افراد تردید پیدا کردند و مخصوصاً در تحقیق هائی که از سحر و جادوگران می شد پی بردند به اینکه شکنجه به هیچ صورتی نمی تواند به حقیقت راهبر شود.

در سال ۱۴۸۹ در شهر کلنی قانونی برضد جادو وضع شد به آن قانون اسم «چکش زنان جادوگر» داده شده است. داستان جادو و جادوگران از زمینه مطالعه ما خارج است ولی اجمالاً می بینیم که در قرون وسطی در اروپا سحر و جادو رواج فوق العاده ای داشت و مقدار زیادی شایعات و خرافات راجع به جادوگران وجود داشت از جمله اینکه

معتقد بودند که این جادوگران در شب مهتاب سوار دسته‌جارو می‌شوند و به آسمان می‌روند و با هم جمع می‌شوند و مجمعی تشکیل می‌دهند و در آنجا مرتکب همه‌نوع اعمال شیطانی می‌شوند و بابچه‌های شیطان جفت‌گیری می‌کنند - مردم برای اینها قدرت فوق‌العاده قائل بودند و جادوگران را می‌سوزانیدند .

این قانون چکش که وضع شد در ضمن تشریح این قانون همه اعمال نسبت به جادوگران قید شده بود و قضاة که رساله قانون را در دست داشتند طبق این قانون افراد را شکنجه می‌دادند تا اقرار بگیرند . در اینجا نکته‌ای هست : اصولاً طرز تفکر اغلب مفتشان در بیشتر زمانها این بوده و هست که بجای جستجوی حقیقت از فرد مورد استنطاق می‌خواهند فرضیه‌ای را که به نظر خودشان حقیقی می‌رسد به اثبات برسانند، عمل آنها عیناً مانند عمل بعضی مورخین احزاب سیاسی است که اول آن نتیجه‌ای که می‌خواهند از تاریخ سیاسی بگیرند در نظر می‌آورند و بعد ، تاریخ خود را از روی نتیجه طوری می‌نویسند که با نتیجه وفق دهد .

گفتم که دستورالعملها و راهنماییهای متعددی برای استنطاق جادوگران نوشته شده بود ، اگر جادوگری بر طبق آن دستورالعملها جواب نمی‌داد اینقدر شکنجه می‌دادند تا جواب او مطابق دستور باشد آن وقت اگر یک قاضی کمی اختلال اعصاب داشت مطالب و نشانه‌های جدید بدست می‌آمد و این مورد گاهی پیش آمد می‌کرد من جمله در اواخر قرن شانزدهم یکی از قضاة بنام نیکولاری در ۱۵۷۶ کتابی بنام «عفریت پرستی» نوشت و در مدت پانزده سال بیش از نهصد نفر را تسلیم آتش کرد . این قاضی دانشمند خود مبتلی به جنون تعقیب بود و خیال می‌کرد که شیطان او را دشمن شخصی خود می‌داند و همه جا در تعقیب اوست .

یکی از شکنجه‌هایی که برای جادوگران مخصوصاً توصیه کرده بودند به اسم « زجر ترکی » معروف و عبارت بود از این که ناخن‌ها را با گازانبر می‌کنند - در بعضی موارد شکنجه مؤثر واقع نمی‌شد زیرا بعضی اشخاص نسبت به درد بی‌حس هستند . امروز با اکتشافاتی که در فیزیولوژی بدست آمده است کشف شده که این بی‌حسی مربوط به اختلالات

یا هیستری است . ولی در آن زمان این عدم حساسیت به درد را به قدرت شیطان نسبت می دادند .

لوتر مصلح بزرگ مذهب مسیح نه تنها نسبت به افکار رایج در این خصوص مخالفتی نکرد بلکه بر طبق عقاید خودش همه آنها را تقویت کرد و تعداد جادوگران که در آلمان به دست پروتستانها (پیروان لوتر) سوخته شدند کمتر از تعدادی نبود که کاتولیکها سوزانیدند و اصولاً لوتر جای خیلی بزرگی برای شیطان باز کرد . خودش مدعی بود که شیطان را دیده و با او جنگ کرده است (یکی از قصرهای قدیمی آلمان در وارتبورگ هست که شاهزاده وارت بورگ به لوتر جای داده بود و لوتر مشغول ترجمه انجیل به زبان آلمانی بود در اطاقی که کار می کرد روی دیوار اثر ضربت دوات مرکب است که لوتر به سر شیطان زد و یک مرتبه شیطان را گرفت و خود را از شر او نجات داد) .

قرن شانزدهم سر تا سر قرن سحر و باطل السحر بود مع ذلک در همین قرن در حالی که محاکمات جادوگران به اوج شدت می رسید، اعتراضات بر ضد بکار بردن شکنجه آغاز شد . هم از طرف کاتولیکها و هم از طرف پروتستانها افرادی بر ضد شکنجه قیام کردند و کتابهای متعددی منتشر شد . در میان کاتولیکها قدیمی ترین معترضین واعظی بود بنام فن کایزر برگ و یک کشیش هلندی که حکیم الهی هم بود بنام کر نلیوس لوس که کتابی بنام (سحر واقعی و دروغی) نوشت و این کتاب را به شهر کلنی فرستاد که در آنجا چاپ شود ولی نسخه کتاب به دست مفتشین افتاد و باعث گرفتاری وی شد و او را حبس کردند و بعد از چندین ماه که در حبس ماند از وی نوشته ای گرفتند که « اعتقادات خود را که در کتاب نوشته انکار کند و متعهد شود که دیگر این طور حرفها نزند و در صورتی که تکرار کند به آتش سوزانده شود » . بعد از رها شدن از زندان کر نلیوس به بروکسل رفت و در آنجا مستقر شد و به تعلیم عقاید خود ادامه داد . مفتشین که از این عمل اطلاع پیدا کرده بودند مقدماتی برای تعقیب و گرفتاری او تهیه دیده بودند ولی در اوایل سال ۱۵۹۵ لوس وفات کرد و تعقیب بجائی نرسید اما یک سرمشق ایمان واقعی و شجاعت از خود باقی گذارد .

با پیدایش گروه طرفداران یسوع (ژزویت‌ها) عقیده به الغاء شکنجه در میان کاتولیک‌ها پیشرفت زیادی کرد و شاید به این علت بود که آنها کمتر از روحانیون کاتولیک از روم تبعیت می‌کردند - در مورد مبارزه با شکنجه یک تاریخچه خیلی جالب و تأسف آور تاریخچه یکی از آباء یسوعیون است بنام فردریک فن اسپ که از یسوعیون آلمان و مردی نیکوکار بود - او را مأمور کرده بودند از جادوگرانی که محکوم به آتش می‌شدند آخرین اعتراف را بگیرد او کشیش اعتراف گیرنده محکومین در شهر ویتنبورگ آلمان بود . فقط در سال ۱۶۲۷ شاهد سوختن ۱۵۸ نفر در ۲۹ توده آتش ود - یک شاگرد داشت که شاهزاده بود به اسم شون بورن، روزی شاگردش از او پرسید که چرا موهایش سفید شده است؟ کشیش محرمانه جواب داد (در مدتی که مأمور گرفتن اعتراف بودم بزرگترین رنج‌ها را متحمل شده‌ام) برای اینکه متجاوز از دو بیست نفر که او از آنها اعتراف گرفته بود با مطالعات علوم الهی و فلسفی که داشت تشخیص داده بود که حتی یک نفر از اینها هم مجرم نبودند و همین بیان محرمانه این کشیش سبب شد که بعدها وقتی که شاگردش بعنوان «شاهزاده» انتخاب کننده تعیین شد (در شهر مایانس امپراطور را انتخاب می‌کردند) شون بورن در کشور خود محاکمات ساحران را ممنوع کرد و این روحانی خوش قلب کتابی بر ضد محاکمات جادوگران به امضای مجهول منتشر و در ضمن این کتاب کاملاً تشریح کرده است که چگونه شکنجه سرچشمه اشتباهات و خطاهاست .